

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

مرحوم نائینی (قدس سره) فرمودند موضوع و مورد ترجیح به اهمیت جایی است که هر دو واجب فقط مشروط به قدرت عقلیه باشند. اما اگر هر دو واجب مشروط به قدرت شرعیه باشند اهم، مرجحیت ندارد. دلیل شان این بود که مرجح اهمیت در صورتی است که ملاک هر دو واجب تام و فعلی باشد. در جایی که هر دو واجب مشروط به قدرت عقلی هستند، هر دو دارای ملاک تام و فعلی هستند لذا آنکه اهم است رجحان دارد. ولی در جایی که هر دو مشروط به قدرت شرعیه اند یعنی ملاک هر کدام مقید به عدم اشتغال دیگری است و از آنجا که برای مکلف در خارج یک اشتغال بیشتر امکان پذیر نیست و قدرت بر تحصیل یک ملاک را دارد لذا يك ملاک فعلی می شود و هر دو ملاک فعلیت ندارد و چون معلوم نیست کدام ملاک فعلی است نمی توانیم بگوئیم اهم بر مهم رجحان دارد. تشبیهی هم به بحث تعارض کردند که بیان شد.

بررسی کلام مرحوم نائینی توسط مرحوم خوئی

در حاشیه ی کتاب اجود التقریرات بر مرحوم نائینی اشکال شده و فرمودند کلام شما را در مورد تعارض قبول می کنیم یعنی اگر دو دلیل باشد یکی دلالت کند که يك شیئی وجوب دارد و دلیل دیگر دلالت کند همان شیء مستحب است اینها با هم تعارض می کنند و فرض هم عدم وجود مرجح است. در این صورت نمی توانیم بگوئیم آنکه دلالت بر وجوب دارد باید مقدم بشود برای اینکه مبتلا به تعارض است ضمن اینکه علم اجمالی به کذب احد الدلیلین داریم.

لذا باید وجوب یا استحباب را اختیار کنیم و ترجیحی در کار نیست. به بیان دیگر در باب تعارض تنها راه برای ثبوت ملاک همین دلیلی است که می گوید هذا واجب و فرض این است که این دلیل مبتلا به معارض است لذا راهی برای کشف و علم به ملاک وجود ندارد.

اما در باب تزاحم علم به فعلیت ملاک اهم داریم چون یکی اهم و دیگری مهم است. بله اگر هر دو مساوی بودند معلوم است یکی فعلیت دارد و چیزی که می تواند این فعلیت را از بین ببرد وجود یک امری تعیینی به خلاف است. در دوران بین اهم و مهم، احتمال وجود این امر تعیینی در جانب مهم وجود ندارد چه برسد به اینکه بگوئیم علم به این امر تعیینی داریم. لذا فعلیت ملاک اهم تمام است^[1].

مرحوم آقای صدر (قدس سره) در مقام محاکمه‌ی بین مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی می‌فرماید شقوقی داریم که در برخی از این شقوق حق با مرحوم نائینی و در برخی از این شقوق حق با مرحوم آقای خوئی است.

در شق اول می‌فرمایند اگر قدرت شرعی را به همان قید لَبّی عام - هر واجبی مقید به عدم اشتغال به ضد مساوی یا اهم است - معنا کردیم، ترجیح به اهمیت تمام است و کلام نائینی تمام نیست. اما می‌گویند مشکله این است که این معنا از محل نزاع خارج است. یعنی در جایی که نائینی مسئله عدم مرجحیت اهمیت را در دو واجبی که مشروط به قدرت شرعیه است مطرح می‌کند، قدرت شرعیه‌ی به این معنا را در نظر ندارد بلکه می‌گوید عدم الاشتغال به واجب آخر ولو مادون باشد یا عدم المعجز المولوی^[2].

در شق دوم و معنای مختار مرحوم نائینی می‌فرماید اگر این معنا را برای قدرت شرعیه کردیم کلام مرحوم نائینی درست است منتهی می‌گویند «لا لما أفاده من قیاسه على موارد التعارض» نه به خاطر قیاسی که بر تعارض کرد. «بل لأن كل واحد من الخطابين مشروط بحسب الفرض ملاكاً و خطاباً بعدم الاشتغال بواجب آخر» می‌گویند اینجا توارد من الجانبین است چون ملاک این واجب منوط به عدم اشتغال به دیگری - فرقی ندارد اهم، مساوی یا مادون باشد - و ملاک دیگری هم منوط به عدم اشتغال به این واجب است. نتیجه‌ی توارد من الجانبین تخییر است و اهم بر مهم مقدم نمی‌شود^[3].

شق سوم این است که قدرت شرعیه یعنی واجب زمانی واجب است که مولی معجزی در مقابل آن نیاورده باشد که تعبیر مرحوم صدر از این معنا عدم وجود امر مولوی به فعل دیگر ولو اشتغال خارجی در کار نباشد بود. در این شق مرحوم آقای صدر صوری را ذکر می‌کنند^[4].

در فرض اول از شق سوم می‌فرمایند «فإن أريد بالمعجز المولوی الأمر التعیني بالخلاف المنجز على المكلف، تمّ الترجیح بالأهمية فی المقام أيضاً» بگوئیم نسبت به این خلاف يك امر تعیني وجود داشته باشد ولی فرض ما اینست که بر مهم اثباتاً امر تعیني نداریم ولو ممکن است ثبوتاً باشد. در این صورت ترجیح به اهمیت تمام است^[5].

در فرض دوم از شق سوم می‌فرمایند «و إن أريد بالمعجز المولوی واقع الأمر التعیني بالخلاف» در فرض قبلی می‌گفتیم در مقام اثبات و دلالت اگر يك امر تعیني به خلاف باشد و گفتیم چنین چیزی نداریم لذا اهم مقدم بر مهم است.

اما در این احتمال می‌گوئیم امر تعیني به خلاف ثبوتاً و به حسب الواقع نداشته باشیم. می‌گوئیم ملاک این واجب منوط به این است که واجب دیگر ولو به حسب الواقع امر تعیني نداشته باشد. در این فرض می‌فرمایند دو صورت دارد متصور است:

الف - امر به خلاف در واقع ملاک تعیني دارد: در این صورت می‌فرمایند «تمّ الترجیح بالأهمية» و کلام نائینی تمام نیست. «لأن الخطاب المهم لا یحتمل فی حقه تعین ناشئ من ملاک یقتضیه» در خطاب مهم احتمال وجود ملاک تعیني وجود ندارد لذا ترجیح به اهمیت تمام است.

ب - امر به خلاف در واقع ملاک تعیني ندارد: در این صورت می‌فرمایند اهمیت مرجح نیست «لأن کلاً من الواجبين سوف یكون مشروطاً ملاكاً و خطاباً بعدم الأمر بالخلاف تعیناً». هم اهم و مهم از این جهت علی السویه هستند^[6].

پس نائینی در مشروطین بالقدرة الشرعیه اهمیت را از مرجحیت ساقط کرد ولی در مقابل آقای خوئی پذیرفت و آقای صدر هم تفصیل دادند.

اولاً ما قدرت شرعیه را قبول نداریم یعنی هر چند این احتمال وجود دارد که بگوئیم اشتغال به واجب یا معجز مولوی دیگر در ملاک يك واجب دخالت دارند اما اثباتاً هیچ گاه و در هیچ موردی دلیلی برایش نداریم. علت بوجود آمدن قدرتی به نام قدرت شرعیه این است که در بعضی از واجبات قدرت در لسان دلیل آمده در حالیکه گفتیم مجرد ورود قدرت در لسان دلیل نمی‌تواند اثبات کند که این دخیل در ملاک است به طوری که اگر این نباشد ملاک نیست. حتی در مثال معروف «لله على الناس حج البيت من استطاع» که بعضی‌ها استطاعت را استطاعت شرعی و قدرت را قدرت شرعیه گرفتند گفتیم این مطلب را قبول نداریم. من استطاع یعنی استطاعت عرفیه و شارع آن را در لسان دلیل ذکر کرده.

ثانیاً نهایت چیزی که در قدرت شرعیه و در کلمات وجود دارد عدم الاشتغال بواجب آخر است نه عدم الاشتغال بضد مساوی او. می‌گویند شارع ممکن است بگوید يك واجبی واجب است در صورتی که مشغول به يك واجب دیگر نباشی و اگر مشغول به واجب دیگر بودی واجب اول ملاک ندارد و باید روی همین معنا مشی کنیم. روی این معنا مرحوم آقای صدر فرمودند توارد من الجانبین است. مشکله‌ی ما با آقایان این است که دخالت دادن بحث ورود در تزامم که هنر اصلی مرحوم آقای صدر در بحث تعادل و تراجیح است صحیح نیست. ورود مثل تخصیص و حکومت از خصوصیات جعل است در حالی که در باب تزامم نباید مسئله را به عالم جعل بکشانیم.

ثالثاً مرحوم نائینی در اهم و مهم می‌گوید اطلاق دلیل اهم شامل حال اشتغال به مهم است ولا عکس در حالیکه گفتیم این الاطلاق را از کجا استفاده می‌کنید؟ چطور ممکن است وقتی مولی می‌گوید «صل» بگوئیم چون این در مقام بیان است پس می‌گوید نماز بر تو واجب است اعم از اینکه مثلاً به حج مشغول باشی یا نباشی؟ در حالیکه مولی اصلاً نظری به این جهت ندارد و از این جهت اطلاق در کار نیست.

ضمن اینکه همان اشکال بر ورود اینجا هم مطرح است که اطلاق و ورود مربوط به مقام جعل هستند در حالیکه تزامم را باید بر اساس مقام امتثال درست کنیم. حاکم بر مقام امتثال عقل است، به عقل می‌گوییم دو واجب داریم که مشروط به قدرت شرعی هستند یعنی فرض کردیم ملاک هر کدام مشروط به این است که مشغول به دیگری نباشید. عقل اینجا مسئله‌ی تخییر را مطرح می‌کند پس حق با مرحوم نائینی است و بحث ورود من الجانبین معنا ندارد.

رابعاً آقای صدر به مرحوم نائینی اشکال کردند که شما مانحن فیه را با تعارض قیاس کردید در حالیکه به نظر ما در کلام نائینی قیاس وجود ندارد.

تا اینجا تقریباً مرجح اهم تمام شد. فقط مرحوم آقای صدر بحث کوتاهی در راه‌های تشخیص اهمیت دارد که آن هم خیلی خوب است. اگر من لازم دیدم نکاتی را در مورد اهم و مهم در سال آینده مطرح می‌کنیم و بعد وارد مرجح اسبق زماناً می‌شویم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] بحوث فی علم الأصول، ج6، ص: 74 تا 76: و قد اعترض السيد الخوئی «قده» علی هذا التقريب، حيث اعترف بأنّ باب التعارض هو كما أفاده المحقق النائینی «قده»، حيث أنّ ملاك الوجوب الشدید فیه، لم یثبت لابتلاء دلیله بالمعارض، و حيث أنّه لا علم لنا به من غیر ناحية دلیله الساقط بالمعارضة، إذن فلا یتعین العمل علی طبقه. إلّا أنّ السيد «قده» اختار فی باب التزامم، الترجیح بالأهمية، حتی فی مثل المشروطین بالقدرة الشرعیة، و أنّ الإزالة، «الأهم»، تقدّم علی الصلاة «المهم». و قد برهن علی

ذلك، بأن ملاك الأهم، «الإزالة»، معلوم الفعلية في المقام، لأن ملاكه مشروط بالقدرة، و القدرة معناها، عدم وجود المانع عقلا و شرعا، و مثل هذه القدرة محرزة بدليل وجوب الأهم بلا معارض. أمّا عدم المانع عقلا: فلوضوح أنّه قادر على الاشتغال بالإزالة، الأهم. و أمّا عدم المانع شرعا: فلأنّ المانع الشرعى الذى يمنع عن الإزالة- الأهم- هو جعل أمر مطلق بالصلاة حتى لحال الاشتغال بالإزالة- الأهم- بحيث يصرفنا المولى من الإزالة- الأهم- إلى الصلاة- المهم- إلّا أنّ هذا الأمر المطلق بالصلاة، غير مجعول في المقام، لأنّ المفروض أنّ القدرة المأخوذة في الصلاة المهم شرعية، و معه لا أمر مطلق بها، بل الأمر فيها مقيد بعدم الاشتغال بواجب آخر، و بهذا يثبت أنّه لا مانع عقلا و لا شرعا عن الإزالة- الأهم- فيثبت أنّها مقدورة، و إذا ثبتت القدرة فيها، يثبت أنّ ملاكها فعلى، فتقدم حينئذ. و إن شئت قلت: إنّ السيد الخوئى «قده»، و إن وافق المحقق النائنى «قده» على عدم الترجيح بالأهمية كما في (باب التعارض) لما عرفت إلّا أنّه خالفه في (باب التزام) حتى في المشروطين بالقدرة الشرعية، و ذلك للعلم بفعلية الملاك الأهم- الإزالة- في المقام، لأنّ ملاكه مشروط بالقدرة التى معناها عدم وجود المانع، عقلا و شرعا، و مثل هذه القدرة ثابتة بنفس دليل وجوب الأهم بلا معارض. و أمّا نفس تقدير القدرة عقلا و شرعا فهو محرز وجدانا، إذ لا مانع عقلى و لا شرعى من الإتيان بالأهم، أمّا عدم المانع العقلى فواضح، إذ إنّّه قادر على الاشتغال بالأهم، و أمّا عدم المانع الشرعى، فلأنّ ما يتصور كونه مانعا شرعيا، إنما هو الأمر التعيينى بالمهم، بحيث يمنع عن صرف القدرة الواحدة في الأهم، بينما هذا الأمر التعيينى بالمهم، غير محتمل، لوضوح كون القدرة المأخوذة فيه شرعية، و معها لا أمر مطلق، بل الأمر فيه مقيد بعدم الاشتغال بواجب آخر. و بعبارة أخرى: إنّ الأمر دائر هنا بين التخيير، و بين تعيين الأهم، بينما تعيين غيره غير محتمل. و بذلك يتضح أنّ القدرة على الأهم تامة عقلا و شرعا، و بذلك يتم ملاك الأهم و خطابه، و بذلك يكون هذا الأهم معجزاً مولويا عن الوجوب الآخر و رافعا لملاكه.

[2] بحوث في علم الأصول، ج7، ص: 95: أقول: إن فرض أنّ القدرة الشرعية المأخوذة قيّداً للملاك في الواجبين معاً كان على غرار المقيد اللبّي العام المأخوذ في كل خطاب، و هو عدم الاشتغال بالأهم أو المساوى بالخصوص تمّ الترجيح بالأهمية، كما أشرنا إليه سابقاً. إلّا أنّه خلاف المقصود في المقام، إذ المفروض دخل القدرة في الملاك بلحاظ الاشتغال بأى واجب آخر سواء كان أرجح منه ملاكاً أو مرجوحاً.

[3] بحوث في علم الأصول، ج7، ص: 95: و حينئذ نقول: تارة: يراد بالقدرة الشرعية عدم الاشتغال بواجب آخر و أخرى: يراد عدم المعجز المولى. فعلى الأول يكون الصحيح ما أفاده الميرزا (قده) من عدم الترجيح بالأهمية، لا لما أفاده من قياسه على موارد التعارض و احتمال وجود الملاك الأهم، بل لأن كل واحد من الخطابين مشروط بحسب الفرض ملاكاً و خطاباً بعدم الاشتغال بواجب آخر فيكون الاشتغال بكل منهما رافعاً للوجوب الآخر ملاكاً و خطاباً فيكون من التوارد من الطرفين الذى هو معنى التخيير في باب التزام.

[4] بحوث في علم الأصول، ج7، ص: 96: و على الثانى، بأن يراد من القدرة الشرعية دخل المعجز المولى في الملاك، أى عدم الأمر بالخلاف المقتضى لصرف القدرة إليه تعييناً- و هذا هو المعنى الثالث للقدرة الشرعية فيما تقدم- فإن أريد بالمعجز المولى الأمر التعيينى بالخلاف المنجز على المكلف، تمّ الترجيح بالأهمية في المقام أيضاً. إذ الأهم سوف يكون ملاكه فعلياً على كل حال لثبوت القدرة عليه عقلاً و عدم المنجز للخلاف شرعاً فإن وجوب المهم و إن كان يحتمل تعيينه ثبوتاً و إطلاقه لحال الاشتغال بالأهم- على ما سوف يأتي توضيح النكته فيه- و لكنه لا منجز له إثباتاً بعد تقييد خطابه بالقدرة عقلاً و شرعاً بالمعنى المذكور، فإذا أحرز فعلية ملاك الأهم على كل حال كان كالمشروط بالقدرة العقلية من حيث الترجيح، بمعنى أنّه يكون وارداً على وجوب المهم لأن إطلاقه لحال الاشتغال بالمهم يكون ثابتاً و رافعاً لموضوع وجوب المهم ملاكاً و خطاباً باعتباره معجزاً مولوياً.

[5] بحوث في علم الأصول، ج7، ص: 96: فإن أريد بالمعجز المولى الأمر التعيينى بالخلاف المنجز على المكلف، تمّ الترجيح بالأهمية في المقام أيضاً. إذ الأهم سوف يكون ملاكه فعلياً على كل حال لثبوت القدرة عليه عقلاً و عدم المنجز للخلاف شرعاً فإن وجوب المهم و إن كان يحتمل تعيينه ثبوتاً و إطلاقه لحال الاشتغال بالأهم- على ما سوف يأتي توضيح النكته فيه- و لكنه لا منجز له إثباتاً بعد تقييد خطابه بالقدرة عقلاً و شرعاً بالمعنى المذكور، فإذا أحرز فعلية ملاك الأهم على كل حال كان كالمشروط بالقدرة

العقلية من حيث الترجيح، بمعنى أنه يكون وارداً على وجوب المهم لأن إطلاقه لحال الاشتغال بالمهم يكون ثابتاً و رافعاً لموضوع وجوب المهم ملاكاً و خطاباً باعتباره معجزاً مولوياً.

[6] بحوث فى علم الأصول، ج7، ص: 96 و 97: و إن أريد بالمعجز المولى واقع الأمر التعيينى بالخلاف، فإذا أريد الأمر بالخلاف الناشئ عن مقتضى ملاكى للتعيين تمّ الترجيح بالأهمية أيضاً، لأن الخطاب المهم لا يحتمل فى حقه تعيين ناشئ من ملاك يقتضيه. فيكون إطلاق وجوب الأهم رافعاً لموضوع وجوب المهم خطاباً و ملاكاً باعتباره معجزاً مولوياً و أمراً تعييناً بالخلاف. و أما إذا أريد الأمر بالخلاف و لو دون مقتضى ملاكى لتعيينه فلا يتمّ هذا الترجيح لأن كلاً من الواجبين سوف يكون مشروطاً ملاكاً و خطاباً بعدم الأمر بالخلاف تعييناً، و كما يحتمل ثبوتاً جعل الوجوب التعيينى للأهم أى جعل الإطلاق للأمر بالأهم كذلك يحتمل جعل خطابين مشروطين بعدم الاشتغال بالآخر أو جعل الإطلاق للأمر بالمهم و لو من باب اختيار أحد الجعلين المتساويين و ترجيحه على الآخر بلا مرجح فإن صرف الأمر عن الأهم إلى المهم إنما يكون غير معقول فيما إذا ترتب عليه تفويت الأهم لا فيما إذا ارتفع به أصل ملاك الأهم كما فى المقام بحسب الفرض. و مع هذا الاحتمال لا يصح التمسك بإطلاق خطاب الأهم لحال الاشتغال بالمهم، كما لا يصح التمسك بإطلاق خطاب المهم لحال الاشتغال بالأهم لأنه من التمسك بالعام فى الشبهة المصداقية فهنا يتمّ ما أفاده المحقق النائيني (قده) من احتمال وجود الملاك الأهم نظير موارد التعارض، لأن كلاً من الخطابين يكون ثبوته محتملاً مع العلم بجعل أحدهما أو جعلهما مشروطين بعدم الاشتغال بالآخر، فيكون من موارد احتمال الخطاب الأهم و هو ليس احتمالاً منجزاً لأنه من الشك فى أصل التكليف. فالحاصل، لا طريق فى هذه الحالة إلى ترجيح الأهم لا بالإطلاق اللفظى و لا بأصالة الاشتغال.